



محمد امین فروتن

حکایت همچنان باقی است !

« مبانی مشترک گفتمان تاریخی دینی!! و نظام حاکم مافیائی در افغانستان »

مکثی بر فرآیند عدم واگذاری « کار به اهل کار!! »

تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل!

بخش دوم و اخیر :

وقتی نویسنده گان ، روشنفکران و متفکران زیادی در افغانستان و منطقه عوامل بحران در جامعه ما را ارزیابی وریشه یابی می نمایند موضوع کم توجهی به فرآیند « واگذار ساختن کار به اهل کار » را یکی از آنده موضوعاتی قلمداد می کنند که گویا مؤجبات اصلی بحران در کشور ما و هر جامعه دیگر جنگ زده را فراهم ساخته است ، هر یکی از نویسنده گان و دانشمندان با درک و دریافت خاصی که از مفهوم « واگذاری کار به اهل کار » در نزد خویش دارند بصورت ترجمه ای وبا سطح نگرئی شگفت انگیزی به آن می پردازند ، به گونه ای که در برخی موارد و در بسیاری جوامع عقب مانده و جنگ زده از جمله افغانستان آنرا عامل و منشأ تمامی نا هنجاری ها می شمارند . واقعیت این است که می بینیم نظام « سرمایه داری به عقل آمده معاصر » و مسخر بر وجدان بشر امروزی همه منفذ های نفوذ و تمامی عوامل به اسارت در آوردن نسل جوان و پرخاشگر امروزی را که در قلمرو های گوناگون جغرافیای و تاریخی زندگی اختیار کرده اند حس می کند و می داند که برای به اسارت در آوردن و مقابله با آنها ، چه شیوه ها و میتود های را بکار گرفته شود ؛ اینجاست که روشنفکران و تحلیل گران متعهد ملت های جهان سوم بویژه افغانستان باید از سطحی نگرستن و ترکیز بر کمیت ها بجای کیفیت ها بر حذر باشند و پی ببرند که وقتی « ماهیت کار » تنها محدود با شمارش **سکه ها** باشد و از بار مسؤلیت در برابر تاریخ و مردم بصورت مرتب و تیوریزه شده طفره میروند و هرگونه خدمت به مردم وتوده های فقیر و محروم را از فهرست وظائف و مکلفیت های یک نهادی بنام دولت آنها از جنس « جمهوری و اسلامی » حذف کنند و خط زده شود طبیعی است که تمامی « **خانداده ها و نسلی از پول پرست های جامعه افغان به عنوان دلالان و راه بلدان مافیائی جهانی** » که در مسیر دردناک و تاریخی مهاجرت های اجباری قرن بیستم در گوشه ، گوشه این دنیای پهناور پراکنده شده اند از اقصای عالم به افغانستان فراخوانده می شوند و جز آشنائی معمولی با کمپیوتر و زبان خارجی با فرهنگ و تمدن جامعه افغانی که مظهر پیشرفت واقعی ، فضیلت و معنویت در جامعه و قوم ما به حساب می آیند کوچکترین بلد یتی ندارند ، گروه ، گروه وارد بازار مکاره سرمایه داری میشوند . واقعیت این است که « **نظام سرمایه داری به عقل آمده قرن بیست و یکم معاصر** » به کمک ، یاری و استمداد مستقیم از همین « **راه بلدان روشنفکر نمای بومی !!** » موریانه وار به

جان درخت تنومند فرهنگ و تمدن بزرگ این خیطه ای از جغرافیا افتیده است . چنانچه ژان پل سارتر یکی از دانشمندان و فلاسفه ای مشهور اگزنسینسیالیزم Existentialism در مقدمه اثر معروفی از **فرانتس فانون** عضو جبهه آزادی بخش الجزائر در فرانسه « **مغضوبین زمین** » روح اصلی این واقیعت تلخ تاریخ را چنین بیان می دارد . « ما در قرن نوزدهم برخی از **شبه روشنفکران** قاره افریقا ، آسیا و امریکای لاتین را به اروپا منتقل می ساختیم و برای مدت کوتاهی در شهر های پاریس ، لندن و امستردام راه می بردیم و بعد از چند وقتی با سپری کردن دوره های کوتاه مدت و یاد گرفتن لهجه خارجی و آرائیش مقدماتی و ظاهری به کشورهای خود شان می فرستادیم ، وقتی به سرزمینهای خود برمیگشتند به خاطر اینکه با نژاد برتر تشابه پیدا کرده اند ، و خود را از جنس قومشان که به دغم شان نژاد پست تری هست نه می دانستند !! و رسالت یک **بلند گوی** صاحب صلاحیتی برای خویش قائل می شدند. این گروهی که با تیتل ها و القاب ویژه ای همچون **دکتور**، **متخصص** ، **فیلیسوف** و **علامه** از غرب به جهان سوم فرستاده شده اند ، اینها به مثابه بهترین پُلی و بهترین مُدلهای انتقال آن چیزها و فرآورده های بودند که ما می خواستیم به ملت های بومی و عقب مانده شرقی انتقال دهیم » و بدین سان مسأله مهم و اساسی « **واگذاری کار به اهل کار!!** » در شرکت تجاری یعنی همان « دولت جمهوری اسلامی افغانستان !! » بر سر راه شرکاً و سهامداران و سرمایه گذاران خارجی تبار این شرکت سهامی شبه دولتی قرار دارد بصورت اساسی حل و فصل می دارند !! . و گروهی که تازه از غرب برگشته اند و بنام **متخصص** و **دکتور** و **علامه** و دهها لقب دیگری در بازار کار جامعه افغانی حضور دارند مناسب ترین و درعین حال اهل ترین گروهی برای کار شناخته میشوند ؛ زیرا دیگر از **ایمان** ، **معنویت** ، **ارزشهای ملی** ، **اخلاق** و **فضیلت های تاریخی** و **مدنی** جامعه ما نه تنها اندکترین خبری نیست بلکه نسل جوان و پرخاشگرو تلاشگری که از متن جامعه افغان برخاسته اند با تمام قدرت علمی و توانائی های مادی و معنوی که داشته اند در نشه ای کاذب تلاش برای رسیدن به « **ثروت و شهرت** » فریضه مقدس دینی و میهنی خویش میدانند و در بستر همان قرائت تاریخی مذهب اسلام نیز که در بخش اول این نوشتار به آن اشاره شده که « **انسان ها مساوی خلق نشده است !!** » در یک مسابقه شگفت انگیز **اریستوکراتیک** برای کسب **ثروت** و **شهرت** ما فیائی قرار گرفته اند !!! . درد ناکترین و درعین حال پر مخاطره ترین جنبه ء این معامله در بازار کار مافیائی داخلی آنگاه به یک نمایش غم انگیزی مبدل میشود که جنازه های جوانان رشید این سرزمین در تقلاً و یک تلاش خونین کار یابی سال چند مرتبه ای بدور از کلبه های فقیر شان و در کنج ، کنجی از این دنیای غریب پر ، پر می گردند و بر زمین می غلطند !! البته واضح و روشن است تمامی کشورهای بزرگ و کوچک صنعتی ای که از همان نخستین روزهای تأسیس ائتلاف جهانی ضد تروریسم در افغانستان حضور چشمگیر نظامی بویژه اقتصادی دارند بخاطر کسب رضایت و دلخوشی مهره های « **دلبند** » خویش یعنی همان گل های سرسبد و « **خانزاده های پول پرست بومی** » با سائر شرکای ائتلاف جهانی ضد تروریسم بر سر تقسیم و سهم « عادلانه !! » کمک های به باد آورده اقتصادی مشغول چانه زنی سیاسی و تعیین جایگاه حقوقی برای آنها اند . ! که هیچگاه و هرگز نه تنها در راه تأمین عدالت واقعی در جامعه ما منجر به اندکترین نتایج نخواهد شد بلکه موجب بروز بسیاری از ناهنجاری های دهشت ناک اجتماعی و اقتصادی در سرتاسر تاریخ کشور ما خواهند گردید .

تناقض ها و پارادوکس های این رویکرد در کجا اند ؟

در جایی یک مطلب بسیار حکیمانه و اندرزگونه ای را خواندم که به عنوان « نطق قبل از دستور!! » و مقدمه ای از این مبحث نگاشتن آنرا خالی از فایده نه می دانم . البته در این مؤجز اندرزگونه تسلسل زندگی امروزی بشر با ارائه سمبول ها به حکایت درآمده است که برای هر طیفی هر گروهی و هر طبقه ای از مردم تعریف جداگانه ای داده شده است و به تناسب خصلت و ویژه گی های فطری و کسبی که داشته اند توده های از مردم را مورد خطاب قرار میدهند . و آن حکایت و آن خطاب به « انسان معاصر » چنین است :

« **امپریالیست** : حرف ات را خودت بزنی نان ات را من میخورم .

مارکسیست : رفیق نان ات را خودت بخور حرف ات را من میزنم .

فاشیست : نان ات را من میخورم حرف ات را هم من میزنم تو فقط برایم کف بزنی .

مسلمان : نان ات را خودت بخور ، حرف ات را خودت بزنی ، من برای این ام تا این دو حق برای تو باشد . من آنچه را حق می پندارم بر تو تحمیل نه میکنم ، من خود را نمونه میسازم تا تو بتوانی سر مشق گیری . « این حکایت مؤجزی که در واقع استراتژیی عمومی برای نوع زندگی کردن « انسان » را بیان میکرد بصورت فشرده و مجمل استراتژی و دکتورین نامدارترین مکاتب و اندیشه های معاصر دنیا را برای زندگی و حیات جوامع بشر به نمایش گذاشت و به قول شاعر : **تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل!!**

شرکت سهامی مافیائی یعنی همان « دولت جمهوری اسلامی افغانستان!! » گرچه از آغاز وبه استناد به ماده سوم قانون اساسی جدیدی « **در افغانستان هیچ قانون نه میتواند مخالف معتقدات و احکام دین مقدس اسلام باشد** » تداوم صورت یک دولت اسلامی در عصر جدیدی معرفی شده است اما هیچ گاه حتی به کمک ویاری نامدارترین ایدئولوگ های نظام سرمایه داری لیبرال از یکسو و ازسوی دیگر مراجع نامور دینی و مذهبی نتوانسته است سیرت مافیائی و معامله گرانه خویش را پنهان سازند . ریشه اصلی چنین تناقض در معرفت شناسی دوگانه ای نهفته است که از یکسو مقتضای تکامل و پیشرفت جامعه معاصر، خرد گرایی ، عقلانیت و پیشرفت اجتماعی در هستی و تاریخ است ، از سوی دیگر برداشت متحجرانه ای « مطلق گرا و دگماتیک از اسلام » که بسیاری از همین مراجع مذهبی ای که نظام شبه سرمایه داری حاکم بر جامعه را مشروعیت می بخشند تکلیف شرعی خویش می پندارند تا به عنوان رهبران خود ساخته جامعه و مردم که « **همیشه پر دوش مردم سوار!** » اند ، در حوزه شریعت متوصل به گفتمان « **بنیاد گرای مطلق** » گردند . بدین سبب معرفت شناختی طالبانیستی ، هم با معرفت توحیدی و عقلانی بشرکنونی و هم با نهاد ها و مناسبات واقعاً موجود و نابرابر مافیائی در جامعه افغانی تناقض پیدا میکند . با وضاحت دیده میشود که اجراً کننده گان گفتمان و روش متحجرانه طالبانیستی همچون « **خمر های سرخ** » مارکسیستی که قصد داشتند تا اندیشه های مارکسیستی را با تبعید های دسته جمعی ، قتل عام ها و کشتار و سرکوب در کامبوج تحقق بخشند ، خویش را « **خمر های سبز** » اسلام !! می خوانند که با ید به تکلیف خویش عمل کنند ؛ با احساس رسالتی که رسالت دینی اش می خوانند خویش را مکلف می دانند تا به هر قیمتی و هر طریقی ، حتی با اعمال زور و سرکوب « **مذهب مورد مقصود** » شانرا در جامعه کنونی حاکم سازند ؛ جالب آنجا و آنگاه است که نخستین حامیان و هواداران سراپا قرص این گفتمان و این روش سرکوب گرانه را « **متفکران و شبه روشنفکران مافیائی** » جامعه که همچون موریا نه ها بر تن مجروح تاریخ سرزمین و تمدن ما چسبیده اند و جامعه « **دموکراسی و بازار آزاد** » را بر تن کرده است تشکیل میدهند . اکنون مسأله تسوید و تدوین نخستین قانون اساسی افغانستان که با توجه به احکام صریح یعنی ماده اول آن « **افغانستان ، دولت جمهوری اسلامی ، مستقل، واحد و غیرقابل تجزیه می باشد. و همچنان مطابق با ماده دوم این قانون دین دولت جمهوری اسلامی افغانستان ، دین مقدس اسلام است .** » هکذا مواد دیگری از این قانون بالنوبه دین مقدس اسلام را روح و جوهر اصلی هر نوع قانون گذاریها در زمان حال و آینده کشور ما افغانستان درحالی معرفی میدارد که بنابر حکم ماده ششم این قانون اساسی یعنی « **دولت به ایجاد یک جامعه مرفه و مترقی بر اساس عدالت اجتماعی ، حفظ کرامت انسانی ، حمایت حقوق بشر، تحقق دموکراسی ، تامین وحدت ملی ، برابری بین همه اقوام و قباایل و انکشاف (توسعه) متوازن در همه مناطق کشور مکلف می باشد.** » بسیاری از مؤلفه های مندرج این ماده از قبیل « **حقوق بشر و دموکراسی** » از آن عده مفاهیمی اند که در گفتمان « **بنیاد گرای** » اسلامی هیچگونه جایگاهی ندارند ، زیرا در بافت و رهیافت فلسفی اندیشه های تئوکراتیک و « **بنیادگرا** » هرگونه حقی برای «انسان»

را در جهت اعمال قدرت و تشکیل « حکومت دموکراتیک » انکار می ورزند ، به گمان اکثر مراجع تیوریک این دسته از فقها و دانشمندان « فلسفه ی حق » ریشه در مالکیت دارد و از آنجا که تنها مالکیت الهی ، امری ذاتی است و سایر ملکیت ها **عرضی** و متکی بر **مالکیت خداوند** است پس تنها خداوند که مالک انسان و جهان است ، حق اعمال قدرت و سلطه بر انسان و دخل و تصرف در سر نوشت ، شئون و امور وی را دارا است ، تاریخ گواه بر این حقیقت است که همین نظریه ، در دوران قرون وسطائی مسیحی و نزد تنوریسن های کاتولیکی و کلیسایی ، منجر به تحکیم نظام و سیستمی شد که حد اقل در ادعا ، این تنها اراده ، **مشیت و قانون الهی** بود که بر انسان و جامعه حکومت میکرد ؛ این نگاه معیوب «تیوکراتیک» به مثابه صورت بندی سیاسی چنین « فلسفه حق » اساساً با نفی هر نوع مردم سالاری و دموکراسی ختم میشود ، اما از آنجا که خداوند خود مستقیماً و بدون واسطه نه میتواند حاضر شده و شخصاً سلطه و قدرت حاکم بر جامعه را در دست گیرد ، لهذا نمائنده گان خدا به نیابت از وی ، امر تعیین سر نوشت و مقدرات را درد ست میگیرند و اراده و تصمیم آنان که به عنوان **اراده و تصمیم الهی** مفروض گرفته میشود و سرانجام در میان انسان های باشنده تمامی اعصار برای ابد ساری و جاری است !!! با توجه به اینکه در این رویکرد فلسفی انسان در برابر **خدا** نهاده می شود و خداوند نیز سرچشمه همه حقوق است ، لهذا انسان به عامل مطلق تکلیف تبدیل شده و عملاً رابطه حکومت به مثابه تجلی اراده و قانون الهی با مردم ، به مثابه خیابان یک طرفه حق با تکلیف تحویل خاتمه می یابد . از نظر این دیدگاه ، انسان فاقد هرگونه حقوق ذاتی در برابر حکومت است و وظیفه جز اطاعت و فرمانبرداری از حاکمان الهی را ندارند !! همانگونه که اشاره گردید این بینیش عوارض و آثار مرتبی که بر حیات امروزی بشر دارد همانا تناقض میان حکومت مذهبی با حکومت دموکراتیک و مردم سالار است . گروه دوم نیز بر اساس همان مبنای فلسفی ، اما با رویکرد مخالف و مقابل ، نظام سیاسی مورد نظر خویش را بر مبنای « فلسفه حق طبیعی» استوار ساخته و به نتایج معکوس نائل می آیند مطابق با این دیدگاه که ریشه در نوعی جهان بینی آته نیستی (انکار از خداوند) یا حد اقل **"دئستی"** (خداوند باز نشسته و فاقد قدرت « امر» جدای از قدرت « **خلق** » دارد ، از نظر این دیدگاه سرچشمه حقوق ، حق طبیعی انسان است و دموکراسی و حکومت دموکراتیک ، لازمه و نتیجه آن به شمار می رود ، درین صورت میتوان گفت که همه مخالفان حقوق الهی و طرفداران دموکراسی ایکه از حق طبیعی « **انسان** » سر چشمه میگیرد **خدا نا باور** و **ملحد** نیستند ، بلکه کسانی نیز یافت شده و میشوند که ضمن اعتقاد بر خالقیت خداوند ، به دخالت او در بقای جهان و تداوم حیات انسان معتقد نیستند و به نوعی انقطاع میان فلسفه حق و وجود خداوند حکم می کنند . روشن است که با نظریه « **دئستی** » سخن گفتن از قانون ، مدنیت و حقوق الهی نیز منتفی است و به هیچ وجه و هیچگاه نزد هواداران این بینیش قابل قبول نخواهد بود ، اما افزون بر این دو نظریه در باب « **فلسفه حق** » با نظریه **سومی** نیز مواجه هستیم که **حق الهی** و **حق بشری** را در تقابل هم ندانسته و همزمان به اثبات هر دو می پردازد ، زیرا حیات و نیاز های حیاتی در بشر بخش مهمی از حقوق است که البته میان انسان و حیوان مشترک و یکسان است ، بنا هر موجود زنده ، به صرف زنده بودن حقوقی دارد که در شرائط غیر تعارضی و عادی ، غیر قابل سلب و تعرض محسوب میگردند. هوا ، خوراک ، پوشاک ، " تولید مثل " و هر آنچه برای ادامه حیات موجود زنده اعم از انسان ، حیوان و حتی گیاهان مورد نیاز و ضروری است ، جزئی حقوقی محسوب میشوند که رعایت آنها را ذات و جوهر زندگی الزامی می سازد. اما در انسان دو ویژه گی عمده یعنی « **خردگرایی و اراده** » ، خصلت های فطری اند که حقوق ذاتی و ویژه را به این حلقه ای از کائنات رقم میزند ، روی همین ملحوظ اعتراف و التزام به مقوله ای بنام « **حقوق بشر** » به طور کلی با صرف نظر از مناقشات صغروی یا مواردی که در این زمینه وجود دارد با چنین فلسفه حق طبیعی و ذاتی نه تنها منافی حقوق الهی نیست بلکه لازمه توحید به شمار میرود ، به اساس این دکترین وظیفه بشر نه در برابر حکومت ، نه در برابر انسانهای دیگر و حتی نه در برابر خداوند بزرگ (ج) یکسره تکلیف و مسؤلیت نیست بلکه دارای مؤلفه های مستقل حقوقی اند، هرچند که طرفداران گفتمان طالبانی بویژه متکلمان و محدثان اشعری مشرب و شبه اشعری ، اخباری و شبه اخباری سخن

گفتن از « حقوق مستقل انسان » را نوعی کفرگوئی تلقی کرده اند ، اما صاحب نظران مدافع طبیعی و فطری حقوق بشر و انسان که خویش را « **روشنفکران دینی** » می نامند چنین دیدگاه شرک آلودی را قبول ندارند . برای اثبات این حقیقت که دین مقدس اسلام مدافع راستین حقوق بشر و انسان است علاوه بر متون صریح و روشن قرآنی به فرمایش حضرت علی (رض) چهارمین خلیفه مسلمانان که در خطاب به مالک اشتر صحابی نامدار و از پیشگامان نهضت توحیدی صدر اسلام که تازه از سوی حضرت علی کرم الله وجهه به ولایت مصر برگزیده شده بود استناد می کنند که ایشان در خطاب به مالک اشتر فرمودند : « **فان الناس صنفان ، اما اخ لك في الدين و اما نظير لك في الخلق .** » بدین ترتیب ، بشر بودن و هموعی در خلقت انسانی ، مبنای حقوقی است که هیچ کسی حتی حکومت مذهبی ، حق تجاوز بر آنها را ندارد ، اصل حیات و توجه به عدالت اجتماعی و آزادی از جمله این اصول است که به عنوان برنامه عمل تمامی **ادیان توحیدی** و مبنای داوری ما را نسبت به آنها و حقوق مورد ادعای دینداران و مفسران دینی تشکیل می دهد . براساس چنین فلسفه و اینگونه بینش توحیدی حکومت دینی و حکومت دموکراتیک نه تنها پارادوکسیکال و تناقض آمیز نیستند بلکه بر بستر تاریخ بشر لازم و ملزوم یکدیگر می شوند ، بدین ترتیب حاکمیت مشروع حکومتی است که بر پایه های دوگانه دستوار است . از یکسو برحق الهی و از سوی دیگر بر حقوق بشر مبتنا دارد . سخت شگفت انگیز و در عین حال درد ناک است که همین اکنون با وضاحت میبینیم که برخی از به ظاهر دموکرات ترین شخصیت های حقیقی و حقوقی و نهاد ها و سازمانهای نامداری که پایبندی به ارزشهای متعالی حقوق بشر از افتخارات تاریخی خویش می شمارند حین جبهه گیری ها و تصفیه حساب های سیاسی با دشمنان خویش نگاه انسانی و بشری به مؤلفه «**حقوق بشر**» را به فراموشی می سپارند و در تعامل با مخالفان شان اصل «**رعایت حقوق بشر**» را فراموش می کنند و یاهم این جوهر ناب را برای مدت کوتاهی دست کم تا «**تصفیه حساب ها**» با مخالفان و دشمنان خویش به «**تعطیلات مصلحت آمیز !!**» می فرستند . بهترین و برجسته ترین مثال این رویه منفی و مغائر با رعایت موازین حقوق بشرکه در شرائط یکجانبه برای جلب و جذب مخالفین مسلح «**دولت جمهوری اسلامی افغانستان**» از سوی طراحان و گرداننده گان پروژه «**صلح مسلح**» رژیم مافیائی افغانستان هرگاهی از وسائل ارتباط جمعی بیان میگردند به مشاهده میرسد ، زیرا یکی از شرائط مهمی به اصطلاح پیوستن مخالفین «**دولت جمهوری اسلامی افغانستان**» قطع هر نوع ارتباط تشکیلاتی و فکری طالبان و سائر مخالفین دولت با «**شبکه تروریستی القاعده**» میباشد ؛ درحالیکه چنین رویه در برابر معاندین و مخالفین مسلح یعنی طالبان بخش قابل ملاحظه ای از مجاهدان مسلمان افغانستان همچنان نسل پر خاشگر و جنگجوی از «**عرب های افغان ***» که حین جنگ سرد و جهاد مسلحانه افغان ها در برابر اشغالگران اتحاد جماهیر شوروی سابق از کنج ، کنج کشورهای خاور میانه و عربی با انگیزه ها و اهداف معین و روشن سیاسی برای اجرای مأموریت های نظامی جهانی به اردوگاه جنگی فرا خوانده شده بودند ، پس از اشتراک مسلحانه در جهاد افغانستان که منجر به سقوط رژیم دکتور نجیب الله گردید با دنیای از نرفتها و عقده های که نسبت به رژیم ها و دولت های غربی و حامیان شماره اول جهاد افغانستان دریافته بودند ، این دولت های استعماری غربی بویژه ایالات متحده امریکا را که زمانی آنها را ولی نعمتان خود میپنداشتند مورد یک «**خشم وحشیانه**» قرار دادند و در نتیجه ای عملیات سازماندهی شده و دقیق نظامی برج های دو قلوی **نیویورک** را که سمبول های آزادی و استقلال امریکا محسوب می گردیدند با بی رحمی تمام منهدم نمودند که اندکی پس از حوادث درد ناک یازدهم سپتمبر دولت سرمایه داری استعماری ایالات متحده امریکا به سرکرده گی «**جورج دبلیو بوش**» رئیس جمهور وقت امریکا ، سازمان و تشکیلات جهانی القاعده و شخص **اسامه بن لادن** رهبران شبکه را مسؤل حوادث یازدهم سپتمبر اعلام نمودند ، از این یادآوری چنین نتیجه میگیریم که علی الرغم شعار های بلند بالای که از رعایت حقوق بشر منجمله حقوق زنان و آزادی بیان و مطبوعات سر میدهند و حفظ و نگهداری آن از جمله دست آورد های یک دهه حاکمیت پوشالی رژیم «**ملا نصرالدینی**» خویش به حساب می آورند نگاه واقعی و بالقوه ای از سران و تمامی اهرم های اصلی قدرت در افغانستان همانا نگاه ریاکارانه و مزورانه ای

است که هیچگاه با فرآیند حقوق بشر و مؤلفه های انسانی و بشری آن تکیه نداشته است ، زیرا در تلسکوب این نگاه که ریشه در **منافع مادی** دارد رسوبات ، عوارض و آثار یک نوع تبعیض نژادی و فاشیستی به مشاهده می رسد و با عدالت اجتماعی سرتاسری که **« بشر بودن »** بویژه **« انسان بودن »** را بالاتر از هر نوع تبعیض قومی ، لسانی و نژادی ملاک تحقق عدالت اجتماعی می شمارند ، سنخیتی ندارد بلکه میتوان این نوع عدالت را **« عدالت استخاره ای !! »** نامید، در پرتو چنین نگاه **« اصل مجازات »** و **« تنبیه مجرمین »** نه برای اصلاح و اعطائی سکون و اطمینان به جامعه بشری که تشنه **« عدالت »** و حاکمیت قانون اند، بلکه بنام سلطه و حاکمیت **« قانون »** ، دموکراسی !! و **« احکام مذهب درباری »** که توجیه کننده ء مافیای حاکم بر سرنوشت جامعه ما در پوشش **« مذهب »** است ، کاشتن تخم نفرت ها ، کینه ها و انتقام گیری های است که با درد و دریغ **« برادر دشمن برادر »** شده است !! البته باید تأکید و اذعان کرد اکنون که جهان به یمن تکنولوژی معاصر و سلطه ای لحظه به لحظه انسان بر هستی و **کاینات** به **دهکده ای** مبدل گشته است اتکاً و دل بستن به چنین فورمول های معیوب و ناکاره قابل بقاً و دوام نیستند و نه باید بر سر آن حساب باز کرد . از آنجائیکه نظام سیاسی افغانستان به عنوان **« حکومت جمهوری اسلامی ! »** در متن حقوقی بنام قانون اساسی فورمولبندی و مسمی شده است ، جمهوریت و اسلامیت دورکن بنیادین چنین حکومتی را تشکیل می دهد ، البته در کنار چنین منطق نهفته در قانون اساسی و روح حاکم بر آن که در فصول و اصول متعدد قانون اساسی افغانستان انعکاس یافته است باروشنی فقدان هر دو رکن حکومت یعنی **« اسلام و دموکراسی »** واضحاً به مشاهده میرسند . قابل تعجب این است که امروز نیز در افغانستان همچون روزگار قرون وسطی که **حکومت ، دین** و **فئودالیزم** سه ضلع مثلث جامعه را تشکیل میدادند و حکومت یا سلطنت مشروعیت خود را از دین (کلیسا) می گرفت و هر دو در ارتباط با ساختار اقتصادی جامعه آن روزگار یعنی فئو دالیزم مجموعه طبقه مسلط و عناصر گفتمانی را در جامعه قرون وسطائی تشکیل میدادند در نتیجه نه تنها از حیث نظری و تیوریکی بلکه از حیث عملی نیز ، **انسان و کرامت** او و جمله حقوق انسانی و بشری وی کوچکترین ارزشی نداشت ، امروز و در قرن بیست و یکم نیز با هزینه ساختن ده ها میلیارد دالر و حضور نظامی دست کم نیمی از جهان صنعتی و سرمایه داری که به بهانه مبارزه با تروریسم و القاعده در افغانستان حضور دارند بنام (دولت جمهوری اسلامی افغانستان) تمدن ، فرهنگ و تاریخ گذشته افغانستان را به حراج گذشته اند، و با روشنی به ملاحظه می رسد که **« چگونه تروریسم را با تروریسم نابود میکنند ؟ »** البته تحولی که در این دوره جدید بوقوع پیوست این است که در مقابل فئودالیزم و طبقه نیمه فئودال جامعه آن روزگار بدون آنکه بصورت تدریجی شاهد تغییرات عمیق و بنیادی در جامعه خویش باشیم طبقه جدیدی و در طی سه دهه گذشته در بستر یک جامعه و شرائط دیگر بصورت مستعجل و مصنوعی بنام **« بورژوازی »** از جنس مافیائی آن رشد کرد و به اقتضای شرائط جامعه افغانی بصورت مصنوعی منتقل گردید . در حالیکه سران این مافیای غارتگر بدور از یاد ها و طوفان های میهن در **« گلخانه های سرمایه داری جهانی !! »** آفتاب می گرفت نخست وسائل و ابزار عنعنوی مشروعیت دهی در جهان عقب مانده ، یعنی مطبوعات ، روزنامه ها و شبکه های تلویزیونی ۲۴ ساعته را به شمول پایه ها و ستون های دیگری از جامعه مدنی یعنی **« صلاحیت تشکیل و ایجاد احزاب و سازمان های اجتماعی و سیاسی »** در جامعه ما را در اختیار گرفتند و در راستای فعالیت های شبانه روزی این مافیای غارتگر بین المللی ، نخست با انهدام بزرگترین ساختار های جامعه جنگ زده ما را که در طی سه دهه جنگ خونین به لرزه درآمده بودند بصورت کامل منهدم ساخت و سپس به قصد تخلیه و خانه تکانی اساسی ملت های جهان سوم منجمله افغانستان از فرهنگ ، اخلاق ، معنویت و آثار تمدن بشری دست به عملیات ضربتی زدند ؛

!

طرح مجرد و انتزاعی آزادی « **اجتهاد** » در دین مقدس اسلام نه تنها هیچگونه مسائل و مشکلات بشر امروزی را حل نه میکند بلکه با تکیه خشک و واهی بر تنها شعار « **آزادی اجتهاد مذهبی** » و **عقلانیت اجتماعی !!** بر بسیاری از نیازمندی های اصلی نسل معاصر سایه می افکند و آنرا بصورت تیورریزه و « **سیستماتیک مسخ** » و پرده پوشی می نمایند. بنابراین آنچه را که در جوامع بشری بویژه کشورهای اسلامی به مثابه یک کمبودی مهم فکری و عقیدتی برملا میسازد ماهیت عملی و « **اجتهاد پویا و دینامیک** » مذهبی است که به مثابه روح کا و شکرانه تاریخ و جامعه ، قافله حیات انسان باشنده همه عصرها و تمامی نسل ها را با موتور « **عقلانیت و آگاهی متعهدانه** » انسان جانشین و خلیفه برحق خداوند بزرگ در زمین راه، در راه رسیدن به ایجاد یک جامعه عادلانه توحیدی در برابر آفات گوناگون و غرائز سرکش و طبیعی ای زندگی که موجبات بسیاری آلودگی های سیاسی ، اقتصادی و اخلاقی انسان ها و شخصیت های حقیقی و حقوقی در جوامع بشر را فراهم می آورند « **وقایه**** » و « **واکسینه** » می سازد . و بدین گونه از میرغضب های استبداد و فراشان ستمکاری و ظلم جلوگیری میکنند .!! همچنان باید گفت که مفهوم و جوهر اصلی و حقیقی « **اجتهاد پویا** » مستلزم شناخت علمی زندگی بشر و رابطه آن با هستی و **کائنات** است تا با درک و کشف ارتباط « **مکانیزم ساختاری هستی** » با هدفمندی های نهفته در **بطن کائنات** که در اعصار گوناگون تاریخی و جغرافیا وی لزوماً از سوی انبیای بزرگوار و برخاسته از بطن و متن تاریخ و جامعه به حیث ندای ملکوتی و در قالب **دین** به بشر عرضه شده است . همچنان مسأله باب **اجتهاد** در اسلام یعنی نه تنها تحقیقات آزادانه در مسائل دینی و انطباق مذهب با تحولات زمان و تحولات تاریخ است بلکه اصولاً فرآیند « **اجتهاد** » در **دین** تداوم راه عملی و پرخم و پیچ تمامی انبیای بزرگوار و مصلحان نامدار تاریخ به شمار میرود . تلاش برای نجات بشر در متن تاریخ و جامعه و در عمق وجدان برده های اسیر ، توده های استثمار شده و ملت های استعمار زده در هر کجای از تاریخ و هر کجای از این جغرافیای داغ که اسیر جهل و بیسوادی گشته اند ، میباشد . **مجتهدین** ، فقها ، مصلحان و بالاخره تمامی **روشنفکران متعهد** این روزگار باید بدانند و با آنتن های سریع السیر خرد و « **عقلانیت جمعی** » این ندای تاریخ را درک کنند و بشنوند که « **انسان** » به مثابه موجود خارق العاده ، آگاه و جستجو گر با **تصاعد هندسی بر هستی و کائنات تسلط** و غلبه می یابد و این امر خود سبب میگردد تا پیرامون زندگی انسان را پدیده های نو وجودی احاطه کنند که این عملیه تکاملی در هستی خود سبب شده تا مسأله هیری و مدیریت جوامع بشری را بجای متصل شدن به « **رجال** » ، « **نخبه گان** » و « **شخصیتهای گریز ماتیکی** » در شاخصها و نهادینه سازی فرآیند « **اجتهاد جمعی** » به **حیث یک سیستم پویا** ، متحرک و هم آهنگ با نبض تکامل **طبیعت و هستی جستجو کنند** . بنابراین هر کس ، هر مصلح هر **روشنفکر** ، و **دانشمند** و **فقیه** و **مجتهدی** که خواسته باشد در قرن حاضر و به نمائنده گی از نسل معاصر سرود نجات فرهنگ و تمدن ما و همه بشریت را بنوازند وظیفه دارند تا محور اصلی بررسیها و کاوشهای علمی و « **اجتهادی** » خویش را در قلمرو شناخت نوینی از **تاریخ بشری** یعنی همان مرحله جدید که برخلاف میل باطنی حاکمان مافیائی به « **جهانی شدن** » Globalization انجامیده است ، متمرکز سازند . خلاصه اینکه باید تمامی ارزشها و مؤلفه های دینی و سیاسی و معنوی در تاریخ بشر را که محصول تلاش ، انبیای و پیامبران الوالعزم الهی در زمین و مبارزان راستین تاریخ اند با اقتضای دوره مدرن زندگی بشر با نهادینه سازی مکانیزم « **اجتهاد پویا و دینامیک** » به مثابه یک سیستم و قانئوی در تاریخ ، انسان آواره و رنج دیده امروزی را نجات داد . برای روشنفکران امروز و تمامی « **فقها** » و « **مجتهدان دین** » این یک آزمون و تجربه بزرگی است که چگونه میتوانند پس از **صدها سال سکوت مصلحت** آمیز در برابر « **تکامل و پیشرفت بشر** » ، که جهان را با **تنبلی و بی توجهی** در نشه ای از « **قدرت و شهرت کاذب** » به « **شبه دانشمندان** » و « **شبه روشنفکران سکولار** » واگذار کردند و در نتیجه یک جامعه عقب مانده و فاقد مدنیت و ارزشهای معنوی را به میراث بردند ، به مرحله ای از **پیشرفت** ، اخلاق و تمدن برسند و جامعه و نسل افیون خورده معاصر را نیز بر بالهای دیانت و مذهب به چنین مدارجی از تمدن و پیشرفت برسانند ؟! این یک

تجربه بشری است مسأله رسیدن به معنویت و احیای ارزشهای از دست رفته تبلیغ خاص برای یک دین و مذهب
و ایدئولوژی خاصی نیست.
2010-08-1